

انچه لابد است ز نهاد در بیان  
 معنی هر يك كم بر تو عیان  
 هفت باشند ان صفها در مقام  
 اولش جهر آمد اندر كلام  
 در لغت چون جهر باشد آشكار  
 ز اصطلاح قاریان ای باوقار  
 از درازی منع کردن در نفس  
 حرفا مجبور خواندن دان بس  
**نورده** حرف مذموم ای چون  
 يك بیک تعداد آنها را بدان  
 الف باو چیچ صاد زه دال  
 طه ظه لام میم راه دال  
 قان نون واو یاو عین  
 همزه دان زین حرفهای نور  
 هست ثانی همس ضد جهر  
 کن نفس در ذکر این احوق دراز  
 لیک صوت خفیه برداشتی  
 حرف مهموسه ده اندای نیکو  
 حاو خاو ثاو هاو شیرفا  
 صاد سین کاف تا ای بو الوفا  
 هست ثالث شقه ای نیکو  
 در لغت سخن گفتن حرفت مگر  
 باشد اندر اصطلاح قاریا  
 ذکر حرف از نزد مخج در بیان  
 منحصر کرد صد هکام نطق  
 صوت باوی نرود در کام نطق  
 حرف

حرف شدت پشت باشد در حقا  
 کاف قاه همزه باشد در کتاب  
 نیز چیچ دال طاو قان دان  
 حرفها باشد از مخج بدان  
 هست رابع راسر خای هوشمند  
 ضد شدت خواو انرا بکنند  
 در لغت آن سستی حرفت مگر  
 ز اصطلاح قاریان نر می شمار  
 ذکر حرف هکام نطق اندر بیبا  
 نوم سستی در ادایش کن  
**سیزده** حرف از رخا دارند حال  
 ثاو حاو خاو زاوسین دال  
 صاد ضاد ظه عین فاه شین  
 حرفها در جمع اینها بر کنین  
 پشت حرفت هست بین دیگر  
 در میان شقه نر می شمار  
 لام میم یاو راو واو عین  
 نون الف باشند حرف بیزین  
**خامس** استعلا بود ای نیکم  
 در لغت باشد بیالامیل کرد  
 هست اندر اصطلاح قاریان  
 چون بلند داری بذكر حرف زبان  
 سوی حناک مستعلیه خون  
**هفت** حرف نیز آنها در بیبا  
 خاو عین طاو قان صاد ضاد  
 ظه هم در حرف استعلا قناد